**فقه: زکات، جلسه 32: دوشنبه 01/09/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در مورد روایت مسعدة بن زیاد ما توضیحی در جلسۀ قبل دادیم، بعضی از سؤالاتی که بعضی از دوستان مطرح کردند نشان داد که نیاز دارد که یک مقداری بیشتر در این مورد توضیح بدهم. روایت مسعدة بن زیاد مفروضش این هست، می‌گوید که اگر آن ثمره‌ای که شخص می‌خواهد بخورد یک سایبانی، یک فضای محاطی، فنا به معنای سایبان نیست، من سایبان هی تعبیر می‌کنم، فناء به معنای فضا است. فضای محفوظی او را احاطه کرده. داخل در یک دیواری هست و اینها. از آن حق ندارد شخص بخورد. که ما می‌گفتیم مفهومش این هست که اگر آن ثمره، دیوار او را احاطه نکرده باشد. حالا چه اصلاً آن باغی که بستان و زرع اصلاً دیوار نداشته باشد یا دیوار هم داشته باشد این ثمره خارج از دیوار است، بیرون دیوار هست. از خود این مفهومش استفاده می‌شود که جائز هست.

صحبت سر این هست بنابراین رابطۀ این روایت با روایتی مثل مثلاً مرسلۀ ابن ابی عمیر که ما معتبر می‌دانیم عن الرجل یمرّ بالنخل و السنبل و الثمرة و یجوز له ان یاکل منها من غیر اذن صاحبها من ضرورة او غیر ضرورة چی است؟ پاسخ مطلب این هست که یک بحثی آقایان دارند که حالا بحث را ما طرح می‌کنیم، صحبت می‌کنیم. یکی از شرایط جواز اکل مارّة این هست که مرورش اتفاقی باشد، نه برای اکل مرور کرده باشد، همینجوری مرور. و می‌گوید ظاهر یمرّ همین معنا هست. می‌گویند ظاهر یمرّ این است که مرورش اتفاقی باشد، نه یمرّ للاکل. اگر ما این مبنا را انتخاب کنیم این روایت مسعدة بن زیاد هیچ تنافی ندارند. این روایت می‌گوید اگر مرور اتفاقی باشد شما می‌توانید از میوه بخورید. آن که در روایت مسعدة بن زیاد نفی کرده گفته نمی‌شود خورد جایی هست که شما می‌خواهید داخل باغ بشوید برای خوردن. در نتیجه مرور اتفاقی نیست. بنابراین منع در روایت مسعدة بن زیاد با تجویز در روایت مرسلۀ ابن ابی عمیر در دو مورد مختلف هستند، هیچ کدام تعارضی بینشان نیست. اگر این را نگفتیم، من یک احتمال دیگری اینجا آقایان نگفتند ولی شاید ممکن است کسی این را مدعی بشود، بگوید که ظاهر ادله این هست که مرورش باید محلّل باشد. طرف حق داشته باشد در این مرور. محلّل که می‌خواهم بگویم یعنی حق داشته باشد در این مرور. حالا مروری که حرام هست به خاطر این‌که مثلاً برایش ضرر دارد آنها نه. این مرور نسبت به این مرور حق داشته باشد. ولی شخصی مثلاً در باغ مردم رفته، می‌گوید مرور کردم دیگر. این هم صدق می‌کند مرور اینها. نه حالا این مروری که حالا منهای بحث اتفاقی بودن. این نسبت به این مرور کردن ذی حق باشد. اگر همچین مطلبی را هم بگوییم ظاهر مرور این هست، در آن روایت فناء محاط چون دیوار کشیده شده، مفروضش این هست که این دیوار کشیده شدن کأنّ شما حق ندارید داخل این باغ بشوید و امثال اینها. فرد روشنش آن جایی هست که عبور طبیعی از این باغ نیست، نه جاهایی که مسیر از وسط باغ عبور کرده می‌شود. آن معلوم نیست اصلاً فناء محاط آن موارد را بگیرد. جایی که دیوار دارد و افراد حق ورود به باغ ندارند. کأنّ این روایت می‌خواهد بگوید که اکل مارّة مجوز دخول نمی‌شود. باید دخولش جایز باشد در جایی که دخول جایز هست یعنی مرورش حالا تعبیر بکنم، مرورش به این ثمره جائز هست، آن را می‌گوید. خب اگر این معنا را هم بگوییم، خب بین این روایت مرسلۀ ابن ابی عمیر و روایت مسعدة بن زیاد هم باز هیچ تنافی نیست. چون این می‌گوید که جایی که مرور جائز است مجاز هستید شما بخورید. آن یکی می‌گوید جایی که دیوار کشیده شده مرور جائز نیست. آن موضوع جواز را از بین می‌برد. می‌خواهد بگوید این شرطش این است که مرور جائز باشد. آن می‌گوید که در جایی که دیوار کشیده شده است، حق ثابت نیست کأنّ شما حق دخول ندارید و مرور شما جائز نیست. این موضوع جواز به وسیلۀ آن روایت مسعدة بن زیاد مرتفع می‌شود.

اگر هیچ یک از این دو تا را نگفتیم بین این دو تا روایت تنافی بدوی ایجاد می‌شود. آن تنافی بدوی این هست که یمرّ، می‌گوییم اطلاق دارد، چه مرور اتفاقی باشد، چه مرور برای اکل باشد. چه مرور حلال باشد، چه مرور حرام باشد، کأنّ همۀ اینها را می‌گیرد، خب آن روایت می‌گوید که مرور که حرام است، آن هم به نحو داخل شدن در باغ آن مرور مجوز اکل از ثمره نمی‌شود. آن فرد خاصی است دیگر. آن را از تحت الرجل یمرّ بالنخل و السنبل و الثمرة خارج می‌کنیم. آن خیلی چیز مهمی هم نیست، چون یک فرد خفی‌ای از الرجل یمرّ بالنخل و الثمرة هست. حالا ما که می‌خواستیم بگوییم با یکی از این دو بیان اصلاً ذاتاً یمرّ این فردها را نمی‌گیرد، یا معروف که می‌گفتند که آن هم حالا بحث می‌کنم، که آن درست است یا درست نیست، بنابر آن مبنای معروف که اصلاً مرور اتفاقی را می‌خواهد بگوید. اگر آن مبنا را هم نگوییم فرد ظاهرش مرورهای اتفاقی است. این‌که مرورهای غیر اتفاقی خصوصاً یک مرور خاص غیر اتفاقی. مروری که با عمل محرّم می‌خواهد انجام بشود. یعنی جمع بین هر دو جهت. هم مرورش حرام است، هم مرورش للاکل است. مرور حرام للاکل را ما می‌خواهیم از تحت این خارج کنیم. آن هم با دخول در حالا بیشتر از آن هم بگویم، با دخول در باغ غیر. خب این را از تحتش خارج کردن خیلی چیز مشکلی ندارد.

شاگرد: اعم از مارّ و غیر مارّ نیست روایت مسعدة؟

استاد: ولو اعم از مارّ و غیر مارّ باشد. مار باشد ولی این فرد، یعنی اخراج این فرد از تحت این روایت اخراج فرد خفی‌اش است، به خلاف آن طرف. آن طرف این‌که نخواهیم، آن اصلاً مفروضش اگر، این‌که یعنی می‌خواهم این را عرض بکنم، آن روایت مسعدة بن زیاد هم مارّ را می‌گیرد، هم غیر مارّ را. ولو رابطه‌شان عموم و خصوص و من وجه هستند.

شاگرد: یک طرف خفی است؟

استاد: ولی یک طرف خفی است، یک طرف خفی نیست دیگر. یعنی تخصیص روایت مرسلۀ ابن ابی عمیر، تخصیص آسانی است ولی تخصیص آن به غیر مارّ آن اینجور نیست.

این است که بحث خیلی بحث ابهامی در این بحث نیست.

حالا یکی دو تا نکته اینجا عرض بکنم، در عامّه عرض کردم روایت‌های در میان عامه وجود دارد که حق المارّة را ثابت می‌کند. حالا این عامه این روایت‌ها را چجوری توجیه کردند. یکی از توجیهاتش همین هست که حمل کردند به آن، حمل کردند به صورت ضرورت. گفتند روایت‌هایی که تجویز کرده مراد خصوص ضرورت است. که روایت ما در واقع در مقام رد این حمل است. من ضرورة.

یک چیزی قبل از این من یادم رفت در آن بحث سابق بحث را تکمیل بکنم. آن این است که این بحث حائط داشتن و حائط نداشتن که در آن روایت وارد شده بود ممکن است شخصی بگوید روایت مسعدة بن زیاد یک معارضی دارد. آن معارض مرسلۀ یونس است که می‌گوید:

«الرَّجُلِ يَمُرُّ بِالْبُسْتَانِ وَ قَدْ حِيطَ عَلَيْهِ أَوْ لَمْ يُحَطْ عَلَيْهِ هَلْ يَجُوزُ لَهُ أَنْ يَأْكُلَ مِنْ ثَمَرِهِ»

قید می‌کند حائط داشته باشد یا حائط نداشته باشد. هر دو را تجویز می‌کند.

پاسخ مطلب این است که این روایت مسعدة بن زیاد، اوّلاً این روایت از جهت سندی معتبر نیست، مرسله است، این یک جهت.

جهت دوم دیگر این است که قد حیط علیه، حیط علی البستان. ببینید دو بحث است. یک بحث این است که آن میوه‌ای که انسان می‌خواهد بخورد آن میوه بستان، دیوار بستان او را احاطه کرده. یک موقعی هست نه، خود بستان دیواردار است. این روایت می‌گوید بستان چه دیواردار باشد، چه دیواردار نباشد، شما می‌توانید استفاده کنید. خب فوقش این است که حداکثر این است که اطلاق دارد، می‌گوید هم از میوه‌هایی که خارج بستان هست، می‌توانید استفاده کنید. هم از میوه‌هایی که داخل بستان هست می‌توانید استفاده کنید. خب آن روایت می‌گوید میوه‌هایی که داخل بستان است نمی‌شود ازش استفاده کرد. خب تخصیص می‌خورد می‌شود میوه‌های خارج بستان دیگر. خیلی تخصیصش به میوه‌های خوب. به خصوص یمرّ بالبستان ظاهرش این است که خارج بستان است. یمرّ بالبستان نه این‌که داخل بستان می‌شود. داخل آن یدخل. یک روایت دیگر داریم بحث دخل بستاناً دارد آن روایت مسائل داود صرمی و سألته عن رجل دخل بستانا ا یاکل من الثمرة من غیر علم صاحب البستان. آن قال نعم. آن یک بحث دیگر است. بحث فرض کرده داخل بستان می‌شود. که البته ما با آن تقریبی که عرض می‌کردیم دخل بستان، ظاهرش این است که دخولش حلال است و اگر دخول حرام باشد این را نمی‌گیرد، آن هم باز با روایت مسعدة بن زیاد تنافی ندارند.

ولی حالا دخل بستاناً را هم کنار بگذاریم یمر بالبستان این‌که موردی که شما می‌خواهید برای خوردن بروید داخل بستان، این خیلی روشن نیست این را بخواهد بگیرد. فوقش اطلاقش می‌گوید که هم از میوه‌هایی که دیوار حائط، دیوار بستان. یک نکته‌ای را هم در پرانتز من اینجا عرض بکنم، کلمۀ حائط دو معنا دارد. حائط گاهی اوقات به کل آن باغ حائط می‌گویند. گاهی اوقات به آن دیوارش حائط می‌گویند. این را توجه داشته باشید، در بعضی از این تعبیرات گاهی اوقات حائط که به کار می‌روند، حائط به خود آن باغ می‌گویند. گاهی اوقات به دیوار باغ می‌گویند. این را حواستان باشد.

حالا اینجا حداکثر این روایت اطلاق داشته باشد نسبت به استفاده از حائط، میوه‌هایی که داخل باغ است. فرد روشن این روایت به خصوص با تعبیر یمر بالبستان استاده از میوه‌های خارج حائط است. می‌گوید یک موقع حائط دارد، میوه‌ها از حائط بیرون افتاده، یک موقع حائط ندارد. می‌تواند نفس این‌که حائط دار بودن منشاء بشود حتی از میوه‌هایی که خارج حائط هم هست نشود انسان بخورد، این احتمالش وجود دارد که محوط بودن و حائط‌دار بودن مانع اکل، حتی از میوه‌های خارج حائط هم بشود. این است که این روایت ازش استفاده نمی‌شود که بشود داخل شد و از آنها استفاده کرد. فوقش می‌گویم اطلاق دارد. آن روایت مسعدة بن زیاد این اطلاق را تخصیص می‌زند فرد روشن مرسلۀ یونس استفاده از میوه‌های خارج حائط است. آن صریحاً در مورد میوه‌هایی که داخل حائط هست، میوه‌هایی که اذا کان علیها، یعنی علی الثمرة، ولی اینها علیه یعنی علی البستان حائط را. بنابراین

شاگرد: مثلاً اگر اطلاق داشته باشد شامل غیر مارّ بشود باز هم تخصیص می‌زنند؟

استاد: این چیزهایی که توضیح می‌دهم برای همین است که فرد ظاهر درست کنند، برای همین است دیگر. می‌خواهم بگویم فرد ظاهر این روایت استفادۀ مارّ از میوه‌های خارج بستان است. آن روایت می‌گوید از میوه‌های داخل بستان نمی‌شود استفاده کرد. این فوقش این است که میوه‌های داخل بستان را هم به عنوان فرد خفی بگیرد. خب فرد خفی را از تحتش خارج می‌کنیم. این غیر خفی و اینها را که می‌آورم برای این‌که آن رابطه عموم و خصوص من وجه که می‌خواهید در نظر بگیرید آنها این اشکالات نیاید.

این به نظر می‌رسد که خیلی بحث ابهام آنچنانی نداشته باشد. حالا این یکی دو تا نکته. آن عبارت قال ابو عمر-ی که دیروز چیز کردم، مال همان چیز است. مال تمهید ابن عبد البرّ است. مال تمهید ابن عبد البرّ است فقط علتی که یک مقداری چیز شده بود، این بود عبارت را نقل به معنا شده بود. عبارت چیز این نبود، من نمی‌دانم از کجا هم یادداشت کردم از یک، ملخّص عبارت ابن عبد ربّه را، پیدایش نمی‌کردم. هی می‌گشتم پیدایش نمی‌کردم، بعد معلوم شد تلخیص کردم این عبارت را و این در، حالا نمی‌دانم اصلش را هم کجا یادداشت کردم ملخّصش را. رسمم این است که عبارت‌هایی که نقل می‌کنند به نقل اکتفا نمی‌کنم، سعی می‌کنم از همان منبع اوّلیه، این هم که یادداشت نکرده بودم چون می‌خواستم آن منبع اوّلیه‌اش را پیدا کنم، خب یک مقداری سخت بود منبع اوّلیه پیدا کردنش.

عبارت ابن عبد ربّه این است، قال ابو عمرو. ابو عمرو اینجا من یادداشت کردم، نمی‌دانم اشتباه کردم ابو عمر است، ابن عبد ربّه. نمی‌دانم اشتباه یادداشت کردم یا آن هم از آن.

فی هذا الحدیث کلمة منسوخة و هی قوله و غرامت مثله لا اعلم احد من الفقها قال بها الا ما جاء عن عمر ؟؟؟ فی رقیق حاتم بن ابی حلتمه حین انتحر رجل من مزینه و روایة عن احمد بن حنبل و محمل هذا عندنا علی العقوبة و التشدید و الذی علیه الناس العقوبة فی الغرمة بالمثل. که خب عبارتش خیلی تلخیص شده بود. تمهید، جلد ۱۹، صفحۀ ۲۱۲.

در مغنی ابن قدامه، ملخص این مطلب را نقل کرده، من نمی‌دانم، نشد، دو تا چاپ بود، آن چاپی که من آدرس می‌دهم نمی‌دانم کدام یک از اینهاست. جلد ۹، صفحۀ ۱۲۰. جلد ۱۰، صفحۀ ۲۶۰. من اینها را از شامله آدرس‌هایش را یادداشت کردم. آن آدرس قبلی را نمی‌دانم با کدام یکی از این چاپ‌ها تطبیق می‌کند، این است که خودتان این دو تا چاپ را فرصت نکردم تطبیق کنم که با کدام یک از این چاپ‌هایی که آدرس می‌دادیم تطبیق می‌شود.

علی ای تقدیر این عبارت این نکته.

نکتۀ دیگری که اینجا عرض بکنم آن این است که کسانی که قائل هستند حق المارّة ثابت نیست، اینها روایت‌های حق الماره‌ای که در منابع اهل تسنن هست چه کار می‌کنند؟ یکی از محمل‌های این روایت‌ها همین حمل به ضرورت بود که دارند و اینها. یکی از محمل‌های دیگرش که ابن عبد البرّ مطرح می‌کند من عبارت ابن عبد البرّ را بخوانم، در استذکار، جلد ۸، صفحۀ ۵۰۲ این مطلب را دارد. چکیده‌اش را هم اشاره به این در تمهید هست. جلد ۱، صفحۀ ۲۳۲، ولی من عبارت استذکار را می‌خوانم. می‌گوید اکثرهم یجیز اکل مال الصِدّیق یا صَدیق اذا کان تافها لا یُتشاف فی مثله و ان کان ذلک بغیر اذنه ما لم یکن یجب فعله.

خلاصه از مال دوست در مواردی که به‌طور متعارف افراد به اصطلاح رضایت دارند می‌شود خورد. کأنّ همین تعارف راضی بودن امارۀ نوعیه هست بر رضایت. ولو راضی الآن رضایت بالفعلش چیز نشده، همین که معمولاً لا یتشافها فی مثله. متعارفاً این مقدارها را راضی هستند همان کافی هست. بعد یک مقداری توضیحاتی در آن مطلب دارد، داده. بعد می‌گوید و لیس الثمر المعلّق عند اکثرهم کذلک و الآثار کثیرة حصانٌ مذکورةٌ فی ذلک. یک روایاتی هست که اجازه می‌دهد از ثمر معلّق استفاده بشود. همین روایت‌های جدّ عمرو بن شعیب و اینها را یک چند تا روایت را ذکر می‌کند. بعد می‌گوید و هذه الآثار یحتمل ان تکون فی من احتاج و جاع. آن ضرورت بود. او فی مال الصدیق اذا کان تافها لا یتشاح. این یک حمل دیگری بر مال صدیق حمل کرده. این در چیزهای ما هم هست. در مرحوم محقق اردبیلی در مجمع الفائدة و البرهان یکی از توجیحاتی که می‌کند نه به این مال الصدیق به این معنا. می‌گوید که ممکن است مراد افرادی که در لا جناح علیکم ان تاکلوا من بیوت. آن افراد آیۀ قرآنی که اجازه داده که از بیوت آنها خورده بشود، مراد آن باشد. که خب اینها احتمالات خیلی مستبعدی. حالا باز احتیاج و ضرورت به دلیل این‌که در بعضی روایات وارد شده بگوییم مطلق و مقید و حمل مطلق بر مقید و از این حرف‌ها باز یک وجه فی الجمله چیزی می‌شود برایش درست است. که عرض کردم البته آن هم نادرست است به دلیل این‌که ضرورت به هر حال فرد خفی این چیزها هست. وقتی می‌گویند فلان چیز جائز است فرد روشنش اختیاراً هست. این‌که حمل کنیم این را به صورت اضطرار و اینها حمل به فرد خفی است. ولی بالأخره آن یک وجهی دارد، چون در بعضی روایات قید من ذی حاجة دارد، نمی‌دانم مضطر الجائع دارد، امثال اینها. ولی حمل کردنش به مال الصدیق اذا کان تافاً لا یتشاح چه عرض کنم.

شاگرد: بیوت چه ربطی به باغ دارد؟

استاد: دیگر حالا اینجوری گفتند دیگر. نه اینها، من اصلاً وارد آن احتمالات نشدم. یک چند تا احتمالاتی در مجمع الفائدة و البرهان ایشان ذکر می‌کند و اصلاً احتمالاتی به نظر من اصلاً اینجور احتمالات گفتنی نیست. البته نمی‌دانم چون خودش هم می‌پذیرد یا نه. شاید هم نپذیرد. ولی بعضی چیزها اصلاً به نظرم گفتن هم ندارد. احتمالاتی که خیلی احتمالات عجیب و غریبی است. خب این یک.

بغوی در شرح السنة آن هم اشاره می‌کند که اکثر اهل العلم این روایات را، به اصطلاح می‌گوید که قد رخّص بعض اهل العلم لابن السبیل فی اکل ثمار الغیر لما روی انّ نافع عن ابن عمیر باسناد الغریب عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال من دخل حائطاً فالیاکل و لا یتخذ خبنةً و عن عمرو ابن شعیب عن ابیه عن جده عن نبی صلی الله علیه و آله و سلم سئل عن الثمر المعلّق فقال من اصاب منه. این منه باید غلط باشد. بفمه باید باشد یا بفیه باید باشد. چون این در جاهای دیگر که وارد شده به این جور وارد شده. این حالا چیز اینجوری است. من اصاب منه من ذی حاجةٍ غیر متخذٍ خبنة فلا شیء علیه. می‌گوید و عند اکثر اهل العلم لا یباح الا باذن المالک الا لضرورة مجاعة یاکلها بالضمان اذا لم یجد المالک. می‌گوید آن ضرورت هم یاکلها بالضمان. می‌گوید ضامنش هم هست، می‌خورد ولی حرمت تکلیفی‌اش برداشته می‌شود و حرمت وضعی‌اش برداشته نمی‌شود. به نظر می‌رسد روایات ما که تجویز کرده اکل عند الضرورة را، اطلاق مقامی‌اش اقتضا می‌کند ضمان هم نداشته باشد. مثلاً همین روایت مسعدة بن زیاد که تجویز می‌کند لاهل الضرورة و امثال اینها، حتی می‌گوید من اجل اهل الضرورة، پیغمبر دستور داد که دیوار را خراب کنند که بیایند بخورند. این خیلی ظهور قوی، اگر نگوییم ظهور اصلاً لفظی‌اش این هست که بخورند بدون این‌که پولی پرداخت بکنند و امثال اینها، به هر حال لا اقل اطلاق مقامی‌اش این هست که این به هر حال ضامن نیستند. در مورد این‌که ضمان دارد، یا ضمان ندارد عند الضرورة در معالم السنة خطابی، جلد ۴، صفحۀ ۲۳۹ بحث کرده، بعضی‌ها قائل به ضمان هستند، بعضی‌ها قائل به ضمان نیستند آن دو قولش آنجا مراجعه کنید بحثش هست.

شافعی در کتاب الام تصریح می‌کند که در صورت ضرورت هم ضمان هست، که جلد ۲، صفحۀ ۲۷۰، تصریح به ضمان کرده. علی ای تقدیر، در این عبارتی که خواندم شرح السنۀ بغوی بود. جلد ۸، صفحۀ ۲۳۴.

در جلد ۸ هم، صفحۀ ۲۲۰ قوله فی الثمار من اکل بفمه و لم یتخذ. اینجا بفمه دارد. من اکل بفمه و لم یتخذ خبنةً فلیس علیه شیءٌ. بعد می‌گوید فالخبن ما یحمله الرجل فی ثوبه و یرفعه الی ثوب یقال للرجل اذا رفع ذیله فی المشی قد رفع خبنته قال لاعرابی اخبن الرجل اذا خبع فی خراویله مما یلی البطن و اطبن اذا خبع فی ثبنته مما یلی الظهر. این بین اینجا بین اخبن و خبنه می‌گوید به اصطلاح جلوی چیزش را بالا می‌گیرد، یک بار پشتش را بالا می‌گیرد. اخبن را آن ثباناً را میوه را پشتش قرار بدهد و بالا بیاورد اینجوری، اذا خبن فی ثبنته مما یلی الظهر، به پشت مما یلی الظهر اینجوری معنا کرده. ولی آن در ثبانی که در جاهای دیگر معنا کردیم، گفته بود وعاع، یک به اصطلاح، نه آن پشت انداختن آن که حال بود. حال بود آن‌که یک دانه عبایش چیز کند، در المنجد دیدم که اصلاً به خود آن نوشته بود حال به معنای همان عبا می‌گویند حال، ولی من مراجعه به جاهای دیگر نکردم. ولی علی ای تقدیر هر یک از اینها باشد، مراد حمل است. اینها خصوصیت ندارد. یعنی لا یحمل، این و لم یتخذ خبنة یا لم یتخذ ثباناً اینها خصوصیت ندارد حالا از جلو حمل کند یا از عقب حمل کند آنش خیلی مهم نیست.

ففیه اباحة الاکل من الثمر المعلق علی ما ذهب الیه بعض اهل العلم او لضرورة تدعوا الی الاکل. دیگر اینجا در مقام این نبوده که توضیح بدهد که بقیه چه می‌گویند.

اینجا یک مطلبی در تفسیر قرطبی من دیدم. تفسیر قرطبی یک معنای دیگری کرده. دیدم بعضی جاهای دیگر هم هست. که محصل، حالا من معنایش که بعضی جاهای دیگر هم اشاره شده، این است که حمل کردند بر جایی که به حسب متعارف اشخاص مجاز بودند. کأنّه چون عادت قرار گرفته برای این‌که مالک راضی هست، این عادت را شارع اجازه داده امارۀ رضایت گرفتند. کأنّ این روایت می‌گوید که یک اماره‌ای برای رضایت شارع اینجا جعل کرده، چون عادت بر رضایت هست. این در تفسیر قرطبی آن عبارت ابو عبید در قریب الحدیث نقل می‌کند. قالوا ابو عبید انما یوجه هذا الحدیث انّه رخّص للجاع المضطر الذی لا شیء معه یشتری به ان لا یحمل الا ما کان فی بطنه قدر قوته. حالا آن روایت ابو عبید بماند بعد از این قلتُ الآن مورد نظر من است.

قلتُ لانّ الاصل المتفق علیه تحریم مال الغیر الا بطیب نفسٍ منه فان کانت هناک عادةٌ و عمل ذلک کما کان فی اوّل الاسلام او کما هو الآن فی بعض البلدان فذلک جائزٌ. این عادتٌ بعمل ذلک در یک جای دیگر دیدم بعضی‌ها اینجوری چیز کردند، می‌گوید متعارف این هست که مالک راضی است. فکر می‌کنم این قرطبی هم همین را بخواهد بگوید. یعنی به دلیل این‌که متعارف رضایت مالک هست، این تعارف که یک امارۀ عرفیه بر رضایت هست شارع کأنّ این اماره را معتبر دانسته.

و یحمل ذلک الاوقات المجاعة و الضرورة کما تقدم و الله اعلم و ان کان الثانی.

و ان کان الثانی، یعنی ظاهراً این‌که اگر عادتی نباشد و هو النادر فی وقتٍ من الاوقات فاختلف العلماء فیها علی قولین احدهما انه یاکل حتی یشبع یتظل و یتزود اذا خشی الضرورة فیما بین یدیه من مفادةٍ و قصٍّ و اذا عن هذه عنه ترهها قال معناه مالک فی موطعه. که اینجا تصریح می‌کند که موطع از کسانی هست که ضرورت را شرط می‌داند. من جای دیگر هم دیده بودم به مالک نسبت می‌دهند که مالک مثل شافعی هست. که قائل هست که، ادامه‌اش و به قال الشافعی و کثیر من العلماء، تا آخر عبارت. تفسیر قرطبی، جلد ۲، صفحۀ ۲۲۷.

شاگرد: اینهایی که می‌گویند این تعارض، ؟؟؟ ۳۰:۲۷ مواردی که شارع قبولش کرده، این عدم حمل چی می‌شود؟ یعنی آن چون غیر متعارف بوده دیگر

استاد: آره دیگر. آن مقدارهایی که متعارف مجاز می‌دانستند این‌که اجازه می‌دادند بخورند، نه این‌که ببرند.

شاگرد: می‌افتد در همان عدم تعارف

استاد: آره دیگر. یعنی چون امارۀ بر اجازه در حمل نیست.

شاگرد: اگر همانجا متعارف حمل بود آن هم باز می‌پذیرفتند.

استاد: اگر بود بله. می‌گویند شیخ شیپور بوده، شیخ شیپور جاهایی دعوت که می‌شده می‌گفته اکلاً مدعوّ هستم یا حملاً؟ بعد مثلاً آن صاحبخانه که می‌گفت هر جور اختیار داری، یک کیسه‌ای داشت، غذاها را می‌ریخته در آن کیسه و می‌برده اینها. بعد می‌گویند بعد از این‌که می‌میرد در خانه‌اش خمره‌هایی بسیاری غذای گندیده پیدا می‌کنند. می‌گویند نمی‌خورده فقط می‌خواسته، اینها جزء ملامتیه بودند که یکی از چیز تهذیب نفس را این می‌دانستند که خودشان را با مردم جوری تلقی کنند که مردم به آنها به نگاه حقارت نگاه کنند، آنها را پست بشمارند، ملامت کنند به اصطلاح امثال اینها. این را یک نوع مبارزۀ با نفس می‌دانستند و امثال اینها. چیزی که البته از جهت شریعت درست نیست، در روایات ما داریم که ان المؤمن، مؤمن هر کاری می‌تواند بکند ولی حق ندارد خودش را ذلیل کند. این‌که بخواهد خودش را خوار کند و ذلیل کند در میان مردم، به اصطلاح کوچک شمرده بشود یک همچین حقی ندارد. ولی بالأخره یک گروهی به نام ملامتیه بودند. حالا اسمش شیخ شیپور. این شیخ شیپور می‌گویند خیلی هم تشییع جنازۀ مفصلی پیدا می‌کند. علت اصلی‌اش این بوده که خیلی به فقرا بِرِس بوده، و آدم، ولو شبیه مثلاً کریم شیره‌ای به عنوان یک نوع دلقک گاهی اوقات تلقی می‌شده و اینها. ولی آدمی بوده که دلقک به آن معنایی که. اوّلاً حد و حدود داشته. کریم شیره‌ای حد و حدود نداشته، به همه توهین می‌کرده. ولی شیخ شیپور اوّلاً به علما و چیزها احترام می‌کرده. بیشتر طنز و متلکش برای ارباب قدرت بوده نه مال هر کسی که از راه رسید و بخواهد چیز کند و بهش متلک بگوید. و ظاهراً می‌گویند خیلی برس بوده به فقرا. خیلی به فقرا برس بوده و این‌که تشییع جنازۀ خیلی معروفی در تهران داشته و اینها و این هم از چیزهای روگذار است به هر حال.

شاگرد: ؟؟؟ ۳۳:۲۴ حمل می‌کرده به فقرا می‌داده؟

استاد: احتمالاً ممکن است چیزهایی به فقرا می‌داده، مثلاً بعد خودش هم هر مقداری باقی می‌مانده نمی‌خورده دیگر. افرادی بودند که اهل. یک حکیم سوری بود در تهران شهرهای زیادی در مدح غذا و اینها می‌گفته. یکی از شعرهایش این بوده این گنبد بزرگ که در مسجد شه است سرپوش کوچکی است ز قاب غذای ما. این درپوش‌هایی روی غذا می‌گذاشتند برای این‌که غذا خنک نشود. می‌گوید این گنبد مسجد شاه، این درپوش غذای ما. یعنی اینقدر غذای ما چیز داشتیم. که آقای مطهری این را آورده و به یک تناسبی که زبان شعر یک زبان خاصی است، می‌گوید جزء زهاد تهران بوده، این حکیم سوری. ولی با وجودی که زهاد بوده در مقام شعر همه‌اش شعرهایی در مورد سور و امثال اینها می‌گفته. یک کسی بوده حکیم الهی نام بوده اینها به همدیگر سر سور متلک هم می‌گفته. می‌گوید هر شب حکیم الهی در سور و من گرسنه، عقل است مات و حیران از حکمت الهی.

حالا این بحث تمام.

یک بحث‌های دیگری که ما داریم حالا می‌آییم شرایط حق المارّة. شرط اوّلی که ذکر شده، این است که گفتند مرور اتفاقی باشد، نه مرور به قصد این چیز رفته باشد. و می‌گویند عن الرجل یمرّ بالنخل و السنبل و الثمرة، اینها مرورهای غیر اتفاقی را شامل نمی‌شود. من تصور می‌کنم که این حرف بعید نیست. نمی‌خواهم اثبات بکنم که حتماً یمرّ این است که آدم مطمئن باشد که اطلاقش نسبت به موارد مرورهای که طرف می‌رود برای این‌که این چیز را بخورد. این به نظرم مشکل هست که جایی که هدف طرف خوردن از میوه باشد فکر می‌کنم لا اقل قدر متیقن این ادله آن جایی هست که مرور اتفاقی است. البته بعضی از روایات مثلاً سألته عن رجل دخل بستاناً ا یاکل من الثمرة من غیر علم صاحب البستان، حالا ممکن است شخصی بگوید آنجا مثلاً اطلاقش چیز باشد. ولی آن روایت داود صرمی از جهت سندی معتبر نیست، آن هم خیلی روشن نیست که جایی که طرف برای این اکل می‌رود اینها را بگیرد. این کلامی که آقایان یمرّ بالنخل و السنبل را اختصاص دادند به جایی که اتفاقی باشد، بعید نیست.

البته صورهای مختلفی این مسأله دارد. به نظرم بعضی صورت‌هایش کاملاً می‌توانیم اطلاق قائل بشویم. حالا من صورش را الآن می‌گویم، توضیحش را فردا چیز می‌کنم. ببینید یک موقعی من انگیزه‌ام برای مرور فقط خوردن است. تمام العلة خوردن است. این فکر می‌کنم خیلی روشن باشد که این روایات نمی‌گیردش. یک موقعی جزء العله‌اش خوردن است. من دارم یک مسیری مثلاً می‌روم، دو تا مسیر پیش پای من هست. بالأخره باید بروم، حالا چرا این مسیر را انتخاب می‌کنم؟ به خاطر این‌که خب در بین یک چیزی هم گیرمان بیاید. یعنی اصل مرور به یک داعی دیگر است، این مرور خاص مثلاً به داعی خوردن از چیز هست. این هم یک صورت.

یک صورت دیگر این هست که من علی ای تقدیرٍ مرور می‌کنم. یعنی علت، یک داعی مستقلی برای مرور منهای اکل دارم. اکل هم داعی می‌شود. یعنی اگر آن داعی مستقل هم نبود من به خاطر این می‌آمدم. دو تا داعی مستقل دارم. هم اکل داعی من هست، هم کاری که دارم داعی من هست. دو تا داعی مستقل. من فکر می‌کنم، حالا این هم یک صورت. یک صورت دیگر این هست که داعی غیر اکلی، داعی مستقل است، اکل داعی تبعی است. یعنی تأکید می‌کند اگر چیز آن داعی که من دارم. یعنی داعی اصلی من، داعی دیگر است. اینجور نیست که اکل هیچ تأثیر نداشته باشد در حرکت من. این اکل به عنوان یک داعی تبعی تأثیر می‌گذارد. حالا این صورت‌های مختلف را ببینیم، فکر می‌کنم بعضی صورت‌هایش روشن باشد روایات می‌گیرد و بعضی صورت‌هایش شاید یک مقدار ابهام داشته باشد گرفتن این روایت و نگرفتن روایت. شبیه همین صور مختلفی که عرض کردم در بحث ریاء هم هست. هم در بحث ریا و دواعی مباحۀ ضمیمه شده. انسان عملش را برای خدا انجام بدهد. ریا محرم است آن هیچی. دواعی مباحه‌ای که هست. من مثلاً دارم نماز می‌خوانم، نماز برای چی می‌خوانم؟ برای این‌که به بچه‌ام نماز یاد بدهم. برای چی می‌خوانم؟ برای این‌که الآن به من گفتند که یک نماز بخوان که بچه‌های کلاس نماز را یاد بگیرند امثال اینها. آیا جایی که آن داعی مباح هست، ما به خاطر ریا و اینها نیست. آن ریا داعی محرمه است، آن را کار ندارم. جایی که دو تا داعی عمل دارد. داعی الهی و داعی غیر الهی مباحه. این صور مختلف را آنجا آقایان ذکر کردند و آنجا هم همین صحبت‌ها در ذیل آنجا هست. اینجا عمدتاً، حالا آنجا طبق قاعده و امثال اینها می‌خواهند مشی کنند. اینجا عمدتاً این است که اطلاقات این روایات، این صور مختلف را کدامشان می‌گیرد، کدامش را نمی‌گیرد. این را حالا ان شاء الله فردا صحبت می‌کنیم.

۲، ۳ تا حالا من موضوع بحث‌های بعدی را اشاره بکنم، یکی از قیود، قید این است که علم به رضایت کراهت مالک نداشته باشیم. ظن به کراهت مالک نداشته باشیم، این قیدها را باید بحث کنیم. یک قیدی هم که ما مطرح می‌کردیم آن این است که مرورش محرم نباشد، در مرور حق داشته باشد امثال اینها. و قیدهای دیگری که آقایان مطرح کردند، این یک طرف. چیز دیگری که هست موضوعش، آیا خصوص نخل است؟ یا نخل و فاکهه است؟ یا نخل و فاکهه و زرع هست؟ یا صور دیگر، اینها را ان شاء الله ملاحظه بفرمایید.

شاگرد: ؟؟؟

استاد: آن هم گفتم یک صورت دیگر. علم به رضایت که شرط نیست. علم به کراهت مانع هست یا مانع نیست. یا ظن به کراهت مانع هست یا مانع نیست.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان